

تحلیلی از بافت انضمامی سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران؛ پژوهشی درباره عدم شفافیت و ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی ایران

پویا دریس^۱، آرش نصرافهانی^۲، محمد روزخوش^۳

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۱۶، تاریخ تایید: ۹۸/۴/۱۶

چکیده

بررسی نظرات گروهی از نخبگان حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی نشان می‌دهد نوعی ابهام و عدم شفافیت در شناسایی چالش‌های فرهنگی جامعه، چگونگی فرایند سیاست‌گذاری فرهنگی و نقش دولت در این فرایند وجود دارد؛ این ابهام و عدم شفافیت خود را در محتوای سیاست‌ها، انتظارات از آن‌ها و نتایج‌شان نشان می‌دهد؛ واقعیتی که حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی را در معرض تحولات و نزاع‌های سیاسی و ناهم‌سویی‌ها در اجرا و ارزیابی برنامه‌ها قرار می‌دهد. در این مقاله، ابتدا تفاوت‌های بین ابهام و عدم شفافیت به مثابه انتخابی آگاهانه برای سیاست‌گذاران و ابهام و عدم شفافیت در نتیجه شرایط ساختاری شرح داده می‌شود. سپس، پیامد این تفاوت‌ها از نظر انواع سیاست‌هایی که در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی ایجاد می‌شود و چگونگی شکل‌گیری عدم توافق درباره این سیاست‌ها و مشروعیت و منطق انتخاب آن‌ها به بحث گذاشته می‌شود و در نهایت تلاش خواهد شد با ارجاع به یافته‌های پژوهش انجام‌شده و ادبیات نظری موجود، خطوط کلی یک چارچوب نظری برای تحلیل عدم شفافیت و ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی ترسیم شود.

واژگان کلیدی: فرهنگ، چالش فرهنگی، سیاست‌گذاری فرهنگی، ابهام.

۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، pouya.deris@ut.ac.ir

۲ دکتری جامعه‌شناسی، اداره کل مطالعات اجتماعی شهرداری تهران، nsresfahani@ut.ac.ir

۳ دکتری جامعه‌شناسی، پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، m_roozkhosh@yahoo.com

مقدمه

در ایران، تغییرات و تحولات پرشتاب فرهنگی در سال‌های اخیر به یکی از دغدغه‌های اصلی سیاست‌گذاران در کشور بدل شده است. اما تاکنون شناخت دقیق روندهای تغییرات و درک تحولات فرهنگی بیش از آن که مبتنی بر رصد دقیق و علمی باشد، اغلب بر دریافت‌ها و تصورات شخصی و سلیقه‌ای استوار بوده است. به همین سبب، بسیاری از سیاست‌گذاری‌ها به جهت فقدان اطلاعات دقیق و عدم اتکاء بر درک واقع‌بینانه از وضعیت جدید، در رسیدن به اهداف خود موفقیتی چندان نداشته‌اند. در واقع، به رغم تأکید فراوان بر اهمیت فرهنگ و لزوم سیاست‌گذاری فرهنگی، فعالیت نهادهای خرد و کلان و صرف هزینه‌های گزاف، گویا دقیقاً معلوم نیست که نهادهای فرهنگی چه می‌کنند.^۱ مسئولان ارشد کشور رضایت چندانی ندارند و «کارشناسان» هم عمدتاً منتقد عملکرد این نهادها هستند. خود این نهادها نیز اغلب مسئولیت ناکامی‌ها را به دستگاه‌های دیگر و یا روندهایی خارج از حیطه فعالیت‌شان منتسب می‌سازند. مسأله سیاست‌گذاری فرهنگی به اشکال مختلف قابل تحلیل است: در قالب نقد ایدئولوژی، با نظر به وضعیت اقتصادی-اجتماعی کلان کشور، در چارچوب ملاحظات مرتبط با اقتصاد سیاسی، با تأکید بر ساختار قدرت و آرایش نهادی کشور و مسأله مشروعیت و نظایر آن. همینطور بر این نکته واقف هستیم که بخشی از اهداف سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران معطوف به امور «معنوی» و «متافیزیکی» است که عملاً مقوله سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران را از نمونه‌های جهانی متفاوت می‌سازد. این مقاله اما با در پراگماتر قراردادن این ملاحظات مهم و با رویکردی اساساً «تقلیل‌گرایانه» صرفاً بر مسأله‌ای به اصطلاح فنی دست می‌گذارد که به ایران هم منحصر نمی‌شود: طراحی سیاست‌هایی اغلب گنگ و نامشخص، مبهم‌بودن انتظارات و دستاوردهای موردنظر از سیاست‌ها و نبود سازوکاری مشخص و تعریف‌شده برای ارزیابی نتایج سیاست‌های اعمال‌شده. مرور مطالعات پیشین نشان می‌دهد مسئله ابهام از جنبه‌ای آسیب‌شناختی مورد توجه بوده و به عنوان نقیصه‌ای بوروکراتیک و اداری و فارغ از نقش آن در پیشبرد فعالیت نهادهای سیاست‌گذار در نظر گرفته شده است (به عنوان نمونه نگاه کنید به: شریفی و فاضلی، ۱۳۹۱؛ خاشعی و مستمع، ۱۳۹۲؛ آشنا و کاظمی، ۱۳۹۵). بخشی از مطالعات اساساً به دنبال تجویز یک الگوی بی‌ابهام در سیاست فرهنگی هستند و توجه آن‌ها معطوف به ویژگی‌های اساسی این الگوی ناب است. ابطحی (۱۳۹۳) به الزمات اجتماعی سیاست‌گذاری فرهنگی اشاره

۱ برخی منتقدان، سیاست‌گذاری فرهنگی را تلاش نخبگان قدرت برای بسط ایدئولوژی خویش و تحمیل علائق و سلاطین بر جامعه می‌دانند. این بحث مهم به لحاظ موضوعی خارج از چارچوب این مقاله است.

کرده و گونه‌ای از سیاست‌گذاری فرهنگی را پیشنهاد می‌کند ناظر به کاهش شکاف‌های اجتماعی است اما و تلویحا نشان می‌دهد از طریق محاسبه عقلانی می‌توان به الگوی بی‌ابهام برای سیاست‌گذاری فرهنگی دست یافت. نقش دولت در سیاست‌گذاری فرهنگی نیز در برخی مطالعات مورد توجه قرار گرفته و بازطراحی شیوه مداخله دولت در نسبت با نهادهای جامعه مدنی مورد توجه قرار گرفته است (امیرانتخابی و دیگران، ۱۳۹۴) و رفع ابهام البته بدون ذکر چگونگی آن تجویز می‌شود.

این مقاله تلاش دارد با ارجاع به یافته‌های حاصل از مصاحبه با گروهی از نخبگان و سیاست‌گذاران فرهنگی کشور، به بحث درباره «عدم شفافیت» و «ابهام» در سیاست‌گذاری فرهنگی بپردازد. تشخیص و تحلیل زمینه‌های رفتاری و ساختاری وجود عدم شفافیت و ابهام و چندگانگی در سیاست‌گذاری فرهنگی بحث اصلی این مقاله خواهد بود.

ابهام در ساده‌ترین سطح و با رویکردی زبان‌شناختی اشاره به چیزی دارد که قادر به ایجاد «واکنش‌هایی متفاوت به یک گزاره واحد زبانی» (امپسون، ۱۹۶۱:۱) است. فراتر از این سطح اما ابهام را می‌توان ناظر به منابع غیرزبان‌شناختی دانست که پاسخ‌های متعددی را در واکنش به یک موضوع واحد ایجاد می‌کنند. در این‌جا، موضوع موردنظر ما همان سیاست‌گذاری فرهنگی است. سیاست‌گذاری فرهنگی را مجموعه برنامه‌ها و اقدامات تعریف‌شده‌ای می‌دانیم که در رابطه با یک مسأله مشخص فرهنگی طرح‌ریزی و عملیاتی می‌شوند. در این زمینه، انجام ندادن عاقدانه هرگونه اقدامی در ارتباط با یک چالش فرهنگی نیز به مثابه نوعی سیاست‌گذاری فرهنگی در نظر گرفته می‌شود. با نظر به این تعریف، ابعاد چندگانه‌ای را برای مفهوم ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی بر خواهیم شمرد:

ابهام در محتوای سیاست موردنظر: این‌که آیا سیاست‌های فرهنگی تنها یک هدف مشخص و تعریف‌شده در پس خود دارند یا به‌ناچار واجد پیامدهای بالقوه متعدد و اغلب ازپیش‌تعیین‌نشده هستند که در سطوح مختلف (فردی، گروهی و اجتماعی) اثرگذاری می‌کنند (آلبرن، ۲۰۰۹).

ابهام در انتظارات از سیاست موردنظر: این‌که نتایجی که سیاست‌های فرهنگی در پی دستیابی به آن‌ها هستند صرفاً اثرات فرهنگی دارند یا اثرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نیز خواهند داشت؟ یا آیا سیاست‌گذاری فرهنگی تنها ابزاری است در جهت حصول اهدافی دیگر یا به‌خودی‌خود هدفی است مستقل (گری، ۲۰۰۷).

ابهام در سازوکارهای سیاست موردنظر: این که کدام کنش‌گران برای اجرایی ساختن سیاست‌های فرهنگی موردنظر مناسب‌اند؟ کدام سازمان‌ها برای به سرانجام رساندن این سیاست‌ها باید به خدمت گرفته شوند؟ و کدام ابزار عملیاتی برای از قوه به فعل درآوردن سیاست‌های موردنظر باید به کار گرفته شوند (هاولت، ۲۰۰۴).

ابهام در دستاوردهای سیاست موردنظر: این که چگونه می‌توان شکست یا موفقیت سیاست موردنظر را ارزیابی کرد؟ معیارهای ارزش‌گذاری دستاوردهای یک سیاست فرهنگی، بر مبنای چه اصولی و توسط چه گروه‌های باید وضع شود؟ آیا می‌توان از یک ارزش‌گذاری عینی و بی-طرفانه سخن گفت؟

ابهام در پیامدهای سیاست موردنظر: چگونه می‌توان پیامدهای خواسته و ناخواسته سیاست فرهنگی موردنظر را مشخص کرد؟ پیامدهای یک سیاست فرهنگی را صرفاً باید از هدف‌های بیان‌شده برای آن سیاست استنتاج کرد و یا باید نظر به واقعیت موجود افکند و آن‌چه به‌طور ناخواسته در زمینه کلان‌تر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی رخ داده است را هم در دایره پیامدهای سیاست موردنظر گنجانند؟ معیار حذف یا شمول پیامدهای یک سیاست فرهنگی چیست و چگونه تعیین می‌شود؟

اولین و مهم‌ترین فرضیه‌ای که از گزاره‌های فوق می‌توان استنتاج کرد این است که وجود «عدم شفافیت» و «ابهام» در سیاست‌گذاری فرهنگی امری است ناگزیر و غیرقابل اجتناب. امری که پرداختن به آن و تلاش برای حل کردنش، بر چالش‌های پیش‌روی سیاست‌گذاران می‌افزاید. این مقاله قصد ندارد تا به‌طور قطعی و یقینی بر صحت و دقت گزاره‌های فوق تأکید کند، بلکه آن‌ها را بیشتر در مقام فرضیه‌هایی نیازمند به بحث و نظر به‌شمار می‌آورد که از رهگذرشان می‌توان به بررسی پنج مسأله‌ای پرداخت که ضرورتاً در ارتباط با عدم شفافیت و ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی قرار می‌گیرند: علل وجود ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی، پیامدهای وجود ابهام برای چگونگی فهم سیاست‌گذاری فرهنگی، نتایج وجود ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی، معنای وجود ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی برای بخش رسمی عهده‌دار سیاست‌گذاری و دلالت‌های ضمنی این ابهام برای تحقیقاتی که درباره سیاست‌گذاری فرهنگی انجام می‌شوند (گری، ۲۰۰۷). حال و در گام نخست به شرح و بسط پژوهش تجربی‌ای خواهیم پرداخت که این مقاله بحث نظری‌اش را بر مبنای آن صورت‌بندی می‌کند.

روش تحقیق

یافته‌های این تحقیق مبتنی بر مصاحبه با گروهی از کارشناسان و نخبگان حوزه فرهنگ است که در قالب طرح تحقیق «تدوین شاخص‌های احصاء وضعیت فرهنگی کشور» با آن‌ها گفتگو شد. این طرح برای شورای فرهنگ عمومی کشور اجرا شد و هدف از این مصاحبه‌ها شناسایی مهم‌ترین چالش‌های فرهنگی کشور بود. در این بخش فرایند جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات ارائه می‌شود.

برای جمع‌آوری اطلاعات در این مرحله از تحقیق از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته استفاده شد. مصاحبه نیمه‌ساختاریافته مصاحبه‌ای است که در آن، سؤالات مصاحبه از قبل مشخص می‌شود و از تمام پاسخ‌دهندگان، پرسش‌های مشابه پرسیده می‌شود؛ اما آن‌ها آزادند که پاسخ خود را به هر طریقی که می‌خواهند پاسخ دهند. البته در راهنمای مصاحبه جزئیات مصاحبه، شیوه بیان و ترتیب آن‌ها ذکر نمی‌شود. به‌طورکلی مصاحبه‌های انجام‌شده در این مرحله، بر اساس پنج سؤال اصلی انجام می‌شود. سؤالات قبلاً در اختیار مصاحبه‌شوندگان قرار می‌گرفت و در زمان مصاحبه از آن‌ها خواسته می‌شد به سؤالات پاسخ دهند. در مواردی در جریان بحث مواردی به‌غیر از محورهای اصلی هم از سوی مصاحبه‌شوندگان مطرح می‌شد که آن‌ها هم در تحلیل موردتوجه قرار می‌گرفت. در طرح اولیه فهرستی از این افراد ارائه شده بود و با شروع طرح از آنان برای انجام مصاحبه دعوت شد. برخی از افراد یا تمایلی به شرکت در این تحقیق نداشتند یا مصاحبه با آن‌ها امکان‌پذیر نشد. با انصراف برخی گزینه‌ها، سعی شد تا افرادی جایگزین شوند که وزن ترکیب اولیه حفظ شود. در انتخاب ترکیب مصاحبه‌شوندگان کوشش بر این بود تا گرایش‌های فکری و نظری مختلف در فهرست حاضر باشند، گرچه از آنجا که بیشتر مصاحبه‌شوندگان از پیشینه مدیریت فرهنگی برخوردار هستند دستکم تاحدی با گفتمان رسمی فرهنگی کشور هم‌دلی دارند و آنچه در ادامه می‌آید تحلیل از بیرون و بی‌طرفانه دیدگاه این افراد است و لزوماً بیانگر رویکرد نویسندگان مقاله نیست.

درنهایت با ۱۶ نفر از کارشناسان و مدیران به شرح زیر مصاحبه انجام شد که شامل یکی از معاونان شورای عالی انقلاب فرهنگی، رئیس یکی از کمیسیون‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی، مدیر ارشد پژوهشگاه میراث فرهنگی سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری، مدیر ارشد خانه سینما، از مدیران پیشین سازمان میراث فرهنگی، یکی از معاونان وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، یکی از مدیران سازمان تبلیغات اسلامی، یکی از مدیران صدا و سیما، یکی از معاونان سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، دو نفر از مدیران مسؤول نشریات

پرتیراژ کشور و پنج نفر از کارشناسان شناخته‌شده دانشگاهی (صاحب‌نظر در حوزه های تاریخ، علوم سیاسی، اقتصاد و جامعه شناسی) گفتگو شد^۱. در فرایند مصاحبه، سؤالات زیر از این افراد پرسیده شد:

- به نظر شما سه مسأله مهم فرهنگی که ایران با آن مواجه است، کدامند؟
- آیا این مخاطرات فرهنگی در ۵ سال آینده ایران را تهدید می‌کند؟
- کدام یک از این مخاطرات اهمیت بیشتری دارند؟
- جامعه ایران چقدر توانایی دارد با این مخاطرات روبرو شود؟ چه امکانات و محدودیت‌هایی برای مقابله دارد؟
- به نظر شما کدام مورد از این مخاطرات قابل مدیریت است؟
- به نظر شما چه عاملی سهم بیشتری در مدیریت این مخاطرات دارد؟

فرایند تحلیل داده‌ها شامل شناسایی گفته‌های اساسی و کلیدی و دسته‌بندی آنها بر حسب مقوله‌هاست. برای این کار همه مصاحبه‌های انجام‌شده ضبط شده و نکات اصلی آن‌ها به‌صورت متن پیاده شده است. سپس متن‌ها کدگذاری شده و مقولات اصلی استخراج شدند. برای کدگذاری از رویکرد کدگذاری باز استفاده شده که در آن محقق به‌صورت باز با متن روبرو می‌شود و کدها بر اساس اطلاعات موجود خلق می‌شوند. برای تحلیل محتوای متن از نرم‌افزار MAX QDA استفاده شده و متن کدگذاری شد. در نهایت با مقایسه کدها با یکدیگر، مقولات اصلی تحقیق شناسایی شد که در گزارش نهایی در سه بخش چالش‌های موجود، دولت و سیاست‌گذاری فرهنگی و نهایتاً امکانات و محدودیت‌های موجود تقسیم‌بندی شده است.

یافته‌های تحقیق

همان‌طور که در بخش قبلی گفته شد، برای پاسخ به سؤالات مصاحبه با کارشناسان مختلف مصاحبه و تلاش شد از دیدگاه‌های متفاوت در تحلیل وضعیت موجود، نقش دولت در شکل‌گیری و مدیریت وضعیت و همچنین امکانات و محدودیت‌ها برای مقابله با مسائل فرهنگی استفاده شود. مصاحبه‌شوندگان در موارد مختلف در تحلیل وضعیت و شیوه‌های مقابله با چالش‌های فرهنگی دیدگاه‌های متفاوت و در مواردی متضاد ارائه کرده‌اند. مهم‌ترین یافته این

۱ به هیچ وجه نباید فراموش کرد که دیدگاه مصاحبه‌شوندگان بیانگر دیدگاه کلی «نخبگان» کشور نیست، زیرا با توجه به موضوع تحقیق لاجرم بیشتر مصاحبه‌شوندگان از میان کسانی انتخاب شده‌اند که دستکم تاحدی به گفت‌وگوهای رسمی نزدیک هستند. واژه نخبگان اینجا بیشتر بر برخورداری از سابقه مدیریت در نهادهای فرهنگی کشور دلالت می‌کند و نه بیش از آن.

مصاحبه‌ها وجود چندگانگی و ابهام در پاسخ‌های ارائه‌شده بود. با این حال، در این بخش تلاش می‌شود تا مهم‌ترین مضامین مطرح‌شده در مصاحبه‌ها با توجه به رویکرد افراد نسبت به مقوله فرهنگ و نقش دولت در مدیریت فرهنگ ارائه شود. باید توجه کرد که این گزارش با هدف صورت‌بندی دیدگاه‌های مختلف نسبت به موضوعات اصلی تحقیق ارائه تنظیم شده و سعی آن بر این است تا دیدگاه‌های مختلف در آن به‌روشنی مطرح شوند. در این بخش مهم‌ترین مضمون‌های مطرح‌شده در تحلیل وضعیت فرهنگی امروز کشور مطرح می‌شود، سپس به نقش دولت و سیاست‌گذاری فرهنگی پرداخته می‌شود و نهایتاً امکانات و محدودیت‌ها در مقابله با مسائل فرهنگی ارائه می‌شود.

الف. چالش‌های فرهنگی موجود

مهم‌ترین چالش‌های فرهنگی کشور یکی از سؤالاتی بود که مصاحبه‌شوندگان به آن پاسخ دادند. پاسخگویان در تحلیل وضعیت موجود تلقی‌ها و تحلیل‌های متفاوتی از مسائل فرهنگی موجود ارائه کردند که نشأت گرفته از رویکرد نظری و ارزش‌های فردی آن‌ها بود. به‌رغم وجود ابهام و چندگانگی در پاسخ‌های ارائه‌شده، آنچه در اغلب مصاحبه‌ها تکرار شد، تأکید بر اهمیت مسائل فرهنگی موجود در شرایط کنونی جامعه و لزوم توجه به آن در حوزه سیاست‌گذاری و دانشگاهی بود. به‌باور اغلب مصاحبه‌شوندگان، تحولات اجتماعی مانند رشد شهرنشینی، مجموعه‌ای از تغییرات ارزشی به همراه آورده است و جامعه امروز ایران از این جهت با رشدی سریع نسبت به گذشته در حال تغییر و تحول است. به‌علاوه، پیشرفت‌های تکنولوژی به‌ویژه گسترش فن‌آوری اطلاعات و ارتباطات نیز به دنبال خود سبک زندگی ایرانیان را متحول ساخته و در مواردی به شکل‌گیری مسائل فرهنگی منجر شده است. آنچه اغلب مصاحبه‌شوندگان بر آن تأکید می‌کنند، اهمیت تحولات اجتماعی و فنی دهه‌های اخیر و تأثیر آن بر باورها، ارزش‌ها و رفتارهای مردم ایران است؛ گرچه تحلیل آن‌ها از اینکه کدام جنبه از این تغییرات «مسأله‌ساز» بوده است یکسان نیست. به‌طورکلی می‌توان گفت به‌باور اغلب آنان این تحولات سبب شده است تا منابع ارزشی متکثر شوند، مصرف فرهنگی متنوع شود و افراد خود را به‌وسیله منابع متعددی هویت‌یابی کنند. نتیجه طبیعی این وضعیت، بر هم خوردن نظم پیشین و شکل‌گیری تعارضات فرهنگی میان گروه‌های مختلف اجتماعی است که خود را در تفاوت‌های نسلی یا تفاوت‌های سبک زندگی طبقه متوسط شهری با اقشار سنتی نشان می‌دهد. اما همان‌طور که گفته شد در اینکه کدام تغییرات «مسأله» فرهنگی‌اند و کدام یک طبیعی محسوب می‌شوند و یا نقش دولت در این میان چیست میان مصاحبه‌شوندگان اختلاف نظر، ابهام و

چندگانگی چشم‌گیری وجود دارد. مثلاً دربارهٔ نقش دولت برخی به دخالت محض و کنترل همه‌جانبه و برخی دیگر به صرفاً به جهت‌دهی کلی و تعیین خطی‌مشی‌های اساسی قائل هستند. به‌همین سبب امکان ارائه فهرستی همه‌شمول از مسائل فرهنگی از دیدگاه مصاحبه‌شوندگان که حاکی از اجماع نسبی آن‌ها باشد ممکن نیست، اما می‌توان حوزه‌هایی را مشخص کرد که بیشتر از سایرین در مباحث مطرح‌شده نمود داشته‌اند. در ادامه به‌طور فهرست‌وار به برخی از این حوزه‌های اصلی اشاره می‌شود:

تغییرات ارزشی: همان‌طور که اشاره شد یکی از مباحث مطرح‌شده در بسیاری مصاحبه‌ها، تغییرات ارزشی جامعه ایران در سال‌های اخیر و رشد شتابان آن است. به باور بسیاری به دنبال تحولاتی چون رشد شهرنشینی، افزایش تحصیل و اشتغال زنان، گسترش وسایل ارتباط‌جمعی و نظایر آن ارزش‌های و باورهای جامعه ایران دچار تحولات زیادی شده و سرعت تحولات نیز روزبه‌روز بیشتر می‌شود. این تغییرات ارزشی در حوزه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی، باعث شکل‌گیری الگوی جدید سبک زندگی، مصرف فرهنگی، دین‌داری و امثال آن شده و تأثیر شگرفی بر شیوه زندگی در جامعه ایران گذاشته است. البته در ارزیابی سمت‌وسوی این تغییرات، توافق وجود ندارد و شاهد ابهام هستیم؛ یعنی گروهی آن را نشانه‌ای از فاصله گرفتن از ارزش‌های مطلوب سنتی می‌دانند اما گروه دیگر آن را نتیجه طبیعی تحولات اجتماعی و گامی به‌سوی تجدد تعبیر می‌کنند. البته در مورد نامطلوب بودن برخی از تغییرات ارزشی توافق بیشتری وجود دارد؛ مثلاً نگرانی در قبال حرکت جامعه از جمع‌گرایی و دیگر خواهی به‌سوی فردگرایی و مادی‌گرایی و مصرف‌گرایی که سبب می‌شود افراد منافع فردی و زودگذر خود را به مصالح جمعی ترجیح دهند.

تعارضات فرهنگی: یکی دیگر از مضمون‌های اصلی مصاحبه‌ها، شکل‌گیری تعارضات فرهنگی میان گروه‌های مختلف اجتماعی یا بخشی از جامعه با فرهنگ رسمی کشور است. همان‌طور که اشاره شد تحولات اجتماعی و تغییرات ارزشی به‌دنبال خود سبب شکل‌گیری تنوع در باورها و سبک زندگی در جامعه شده و در مواردی این گروه‌ها در برابر یکدیگر یا در تضاد با فرهنگ رسمی قرار گرفته‌اند. این مسأله خود را در شکل‌های مختلف مانند تعارض طبقه متوسط شهری با اقشار سنتی یا در تضاد قرار گرفتن سبک زندگی گروه‌هایی از جامعه شهری با الگوی رسمی و حتی قوانین کشور نشان می‌دهد. در اینجا هم تحلیل این تعارض در دیدگاه‌های مختلف، متفاوت و غیرشفاف و پرابهام است. گروهی آن را نشانه‌ای از انحراف بخشی از جامعه از هنجارهای عمومی می‌دانند که باید به اشکال مختلف آن را اصلاح کرد و گروه دیگر

لزوم به رسمیت شناخته شدن و امکان زندگی مسالمت‌آمیز این گروه‌ها در کنار یکدیگر را مطرح می‌کنند.

تولید و مصرف فرهنگی: در مصاحبه‌ها بحث‌های زیادی درباره تولید و مصرف فرهنگی در کشور طرح شده است. تناسب تولیدات داخل برای تأمین نیازهای فرهنگی، حدود مرز خطوط قرمز در تولید آثار فرهنگی و پیامدهای آن، تولیدات فرهنگی برون‌مرزی و اثرات آن بر جامعه ایران از جمله نکات طرح شده است. البته در اینجا هم تحلیل افراد از نسبت تولیدات فرهنگی با مسائل فرهنگی چندگانه و همراه با ابهام است. بخشی معتقدند این تولیدات نتوانسته جامعه را به سمتی سوق دهد که سیاست‌های رسمی به دنبال تحقق آن بوده‌اند اما در طرف دیگر گروهی نیز معتقدند که سخت‌گیری‌ها در مورد تولیدات فرهنگی داخل عملاً سبب شده است تا منابع خارج از ایران تقویت شوند و سهم آن‌ها در مصرف فرهنگی کشور افزایش یابد.

ارزش‌های اخلاقی: در مصاحبه‌های انجام شده، زوال ارزش‌های اخلاقی در جامعه به‌عنوان یکی از چالش‌های فرهنگی فراوانی زیادی داشته است. برخلاف موارد پیشین، در این مورد اختلاف نظر عمیقی میان افراد وجود ندارد و اغلب مصاحبه‌شوندگان، این مسأله را یکی از مشکلات حاد جامعه ایران می‌دانند و نسبت به آن نگران‌اند. گسترش ردیلت‌های اخلاقی از جمله دروغ، ربا، تملق و امثال آن از جمله مواردی است که به‌طور متعدد در مصاحبه‌ها به آن اشاره شده است. به باور اغلب مصاحبه‌شوندگان، جامعه ایران بیش از آنکه به سمت تعالی اخلاق پیش رود در مسیر زوال اخلاق است و این مسأله در تمامی شوئون زندگی اجتماعی ایران خود را نشان می‌دهد؛ یعنی این پدیده را می‌توان در عرصه سیاست، اقتصاد و هم فرهنگ عمومی مشاهده کرد.

خانواده: نتایج مصاحبه‌ها نشان می‌دهد تحولات حوزه خانواده به یکی از دغدغه‌های فرهنگی در میان نخبگان بدل شده است. مهم‌ترین نمود آن کاهش استحکام خانواده به معنای سنتی آن و افزایش نرخ طلاق است. علاوه بر طلاق، نگرانی از تضعیف روابط درون خانوادگی و از کم‌رنگ شدن نقش خانواده به‌عنوان نهاد تأمین‌کننده حمایت عاطفی برای اعضا برای برخی مصاحبه‌شوندگان از جمله مسائل فرهنگی مهمی است که به دنبال خود مجموعه‌ای از مشکلات اجتماعی و فرهنگی را به همراه خواهد داشت. مسأله مهم دیگر در حوزه خانواده، کاهش نرخ رشد جمعیت است. اهمیت این مسأله به‌عنوان یک چالش فرهنگی از نظر آن‌ها، نقش تغییرات ارزشی در نسل جدید و تغییرات الگوهای فرزند آوری در آن‌هاست.

هویت جمعی ملی - دینی: مسأله مهم دیگر - به زعم مصاحبه‌شوندگان - ضعیف شدن عناصر پیونددهنده فرهنگی جامعه ایران و مخاطرات جدی ناشی از آن است. از نظر برخی مصاحبه‌شوندگان با توجه به اینکه ایران کشوری با تنوع قومی و فرهنگی بالاست، در شرایط پرتلاطم کنونی منطقه، کاهش حس هم‌هویتی ملی و دینی به یکی از چالش‌های فرهنگی کشور بدل شده است و توجه به آن ضروری است. لزوم توجه به عدالت اجتماعی و به رسمیت شناخته شدن حقوق اقوام و گروه‌های مختلف اجتماعی از جمله مواردی است که در برخی مصاحبه‌ها مطرح شده است.

نقش زنان در جامعه: یکی از موضوعات تکرارشونده در مصاحبه‌ها، نحوه حضور زنان در جامعه و پیامدهای آن است. چنانکه انتظار می‌رود مباحث مطرح شده حاکی از تفاوت و چندگانگی عمیق دیدگاه‌ها درباره موضوعاتی نظیر نقش زن در خانواده و جامعه، پوشش و مد است که نشان می‌دهد برای نخبگان مسأله زنان یک موضوع پرابهام و یک نگرانی جدی است. در یک سو کسانی قرار دارند که نقش اصلی زنان را در چارچوب خانواده می‌بینند و استحکام خانواده را تحت تأثیر نحو حضور زن می‌دانند. در برابر، گروه دیگر به تغییرت اجتماعی مانند افزایش سطح سواد و اشتغال زنان اشاره کرده و معتقدند انتظارات زنان دستخوش تغییرات فراوانی شده و نباید و نمی‌توان آنان را از حضور در عرصه اجتماع منع کرد. به‌رحال صرف‌نظر از اختلاف‌نظرها و ابهامات، مسأله حضور اجتماعی زنان از جمله مواردی است که به‌عنوان یک «مسأله» در میان نخبگان به چشم می‌خورد.

اعتماد اجتماعی: مسأله اعتماد اجتماعی به‌عنوان یکی از چالش‌های فرهنگی موجود از جمله مواردی است که در مصاحبه‌های متعدد به آن اشاره شده است. این مسأله در دو سطح اعتماد مردم به دولت و اعتماد میان مردم موردتوجه بوده و برخی مصاحبه‌شوندگان از بحرانی بودن آن سخن گفته‌اند. تفسیرها از بحرانی‌بودن اعتماد مردم به دولت یا اعتماد مردم به یک-دیگر بسی متفاوت است، اما بر این نکته توافق وجود دارد که زوال اعتماد اجتماعی در حال تبدیل‌شدن به مخاطره‌ای جدی است و ترمیم نشدن آن زندگی را برای عموم مردم دشوارتر ساخته و هزینه‌های اداره کشور را افزایش داده است.

ب. دولت و سیاست‌گذاری فرهنگی

تحلیل از وضعیت فرهنگی کشور در اغلب مصاحبه‌ها به نقش دولت و اهمیت آن پیوند می‌خورد. اغلب مصاحبه‌شوندگان در این امر توافق دارند که عملکرد دولت‌ها به‌طور عام و سیاست‌گذاری فرهنگی به‌طور خاص در به وجود آمدن مسائل فرهنگی موجود نقش داشته‌اند

اما تحلیل آن‌ها از چگونگی این تأثیر متفاوت و با یک دوگانگی روبروست. گروهی معتقد به دخالت فعال دولت در ایفای نقش هدایت‌گری خود بوده و در مقابل گروهی دخالت دولت را عامل ایجاد مسائل فرهنگی و حتی گسیختگی اجتماعی می‌دانند. به‌طور کلی می‌توان محورهای اصلی مطرح‌شدن دیدگاه‌های مختلف را به شرح زیر ارائه کرد:

اهداف، شیوه‌ها و مشکلات مدیریت فرهنگی: یکی دیگر از مضامین اصلی مطرح‌شده در مصاحبه شیوه‌های برنامه‌ریزی فرهنگی و چالش‌های آن است که مرور کلی مصاحبه‌ها حاکی از فقدان اجماع و توافق نسبی بین گروه‌های اجتماعی و نخبگان و وجود ابهام در مورد آن است. گروهی سیاست‌گذاری فرهنگی را از جمله وظایف حکومت دینی برای هدایت جامعه می‌دانند و از این جهت مشکلات اصلی برای آن‌ها کارکرد نادرست دستگاه‌ها و بخش‌های مختلف در اجرای این هدف است. در نتیجه این گروه، مسائل فرهنگی موجود را تا حد زیادی ناشی از ناهماهنگی در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و همچنین ناهماهنگی میان دستگاه‌های مختلف می‌شمارند. در طرف دیگر طیف، کسانی هستند که فرهنگ را عرصه عمل کنش‌گران اجتماعی مختلف می‌دانند و نقش اصلی دولت را بسترسازی برای تعامل و بالندگی آن‌ها می‌دانند. در نتیجه این گروه علت مسائل فرهنگی را اتفاقاً مداخله دولت در عرصه برنامه‌ریزی فرهنگی و قرار گرفتن آن در برابر باورها و ارزش‌های بخشی از جامعه می‌دانند.

جایگاه فرهنگ در مدیریت کشور: کسانی که معتقد به لزوم دخالت دولت در عرصه فرهنگ‌اند، اغلب معتقدند که در عرصه مدیریت کشور، اهمیت فرهنگ در اداره کشور شناخته نشده و فرهنگ در جایگاه شایسته خود قرار ندارد. به عبارت دیگر در مدیریت کشور، بخش‌های مرتبط با توسعه اقتصادی اهمیت بیشتری نسبت به دستگاه‌های فرهنگی دارد و این مسأله خود در سطوح مختلف ملی و استانی مدیریت کشور نشان می‌دهد.

تعارض و چندگانگی دستگاه‌های اجرایی و سیاست‌گذار: یکی از موارد مطرح‌شده در مصاحبه‌ها، تعدد دستگاه‌های فرهنگی در کشور و تعارض موجود در ایفای نقش میان آن‌هاست. در واقع از نظر برخی، این دستگاه‌ها هر کدام مسیر خود را در برنامه‌ریزی و اجرای سیاست‌های فرهنگی طی می‌کنند و هماهنگی مناسبی میان آن‌ها وجود ندارد. حتی نهادهایی هم که قرار بود نقش هماهنگ کردن سایر دستگاه‌های را بازی کنند، خود به نهادی موازی در کنار بقیه بدل شده‌اند. در نتیجه سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در ایران عرصه عمل ناهمگون نهادهای متعدد فرهنگی شده است. به علاوه از آنجا که اثرات فرهنگی اقدامات دستگاه‌های، منحصر به

دستگاه‌های فرهنگی نیست و همه بخش‌های دولت در انجام وظایف خود مستقیم و غیرمستقیم بر فرهنگ اثرگذارند، این آشفتگی در ابعاد بسیار بزرگ وجود دارد.

تنوع برداشت‌ها از فرهنگ و سیاست فرهنگی و نقش دولت در دستگاه‌های

دولتی: در بخش قبل گفته شد که با توجه به نتایج این تحقیق می‌توان گفت در میان نخبگان در خصوص نسبت فرهنگ و دولت اجماع وجود ندارد. اما آنچه در برخی مصاحبه‌ها بر آن تأکید شده این است که حتی در میان مسئولان دولتی نیز در این خصوص اتفاق نظر وجود ندارد و شاهد درجات گوناگونی از ابهام و سردرگمی هستیم. تفاوت تعریف از فرهنگ، به دنبال خود راهبردها و سیاست‌های مختلفی را به همراه دارد و سبب می‌شود در سطح سیاست‌گذاری انسجام نظری در مواجهه با مسائل فرهنگی شکل نگیرد. این تفاوت در نوع تلقی از فرهنگ، خود را نحوه عملکرد دستگاه‌های مختلف با توجه به موقعیت خاص هر کدام در نظام جمهوری اسلامی نشان می‌دهد. به اعتقاد برخی مصاحبه‌شوندگان این تفاوت نه ناشی از ناآگاهی یا نبود تعریف دستوری بلکه حاصل قرار گرفتن افراد در موقعیت‌های مختلف و پیوند خوردن منافع آن‌ها با نوع نگاه آن‌ها با مسأله فرهنگ است. به عبارت دیگر ساختار اداره کشور به شکلی است که رویکردهای مختلف به شدت دخالت دولت در عرصه فرهنگ را اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

رابطه بین فرهنگ و حوزه‌های دیگر حیات اجتماعی: در بحث از نقش دولت، در بسیار

مصاحبه‌ها بر این امر تأکید شده است که وضعیت فرهنگ را نباید مجزا از سایر جنبه‌های زندگی اجتماعی در ایران دید. به عبارت دیگر فرهنگ با سایر حوزه‌ها مانند سیاست و اقتصاد درهم‌تنیده است و در تأثیر متقابل با آن‌ها قرار دارد. مثلاً نمی‌توان انتظار داشت که حوزه اقتصاد مبتنی بر رانت‌خواری و رباخواری باشد و آنگاه انتظار داشت در سطح فرهنگ عمومی شاهد رشد فضائل اخلاقی باشیم. علاوه بر اقتصاد، سیاست نیز به شدت بر حوزه فرهنگ مؤثر است و میان آنچه در سطوح بالای سیاسی در رفتار مسئولان رقم می‌خورد با حوزه فرهنگ عمومی نسبتی گریزناپذیر برقرار است. تقریباً تمامی مصاحبه‌شوندگان معتقدند نباید نقش دولت در فرهنگ را منحصر به نهادهایی دانست که مستقیماً در حوزه فرهنگ عمل می‌کنند، بلکه عملکرد کلی در همه حوزه‌های جامعه بر فرهنگ اثر دارد و بدون توجه به این کلیت نمی‌توان نسبت به اثرگذاری مثبت آن در فرهنگ امیدوار بود.

ج. امکانات و محدودیت‌ها برای تغییر وضعیت موجود

یکی از سؤالاتی که از مصاحبه‌شوندگان پرسیده شده ارزیابی آن‌ها از امکانات و محدودیت‌های موجود کشور برای مقابله با مسائل فرهنگی بود. همان‌طور که در بحث از تحلیل چالش‌ها و

نقش دولت تحلیل‌های متفاوتی از سوی مصاحبه‌شوندگان ارائه شد، در خصوص چگونگی مواجهه با مسائل فرهنگی، امکانات و محدودیت‌های موجود نیز ابهام و اختلاف‌نظر وجود دارد. اما به‌طور کلی می‌توان گفت مباحث در این بخش در چند محور اصلی مطرح شده است:

ریشه‌های فرهنگی: در بحث از امکانات موجود برای بهبود وضعیت، بسیاری مصاحبه‌شوندگان بر سابقه فرهنگی ایران و اهمیت آن در پیوندهای اجتماعی و انسجام کشور تأکید دارند. استفاده از این ظرفیت می‌تواند نقش مهمی در ایجاد تعامل میان گروه‌های مختلف اجتماعی و فراهم کردن مبانی ارزشی برای زیست مسالمت‌آمیز گروه‌های مختلف داشته باشد. از این جهت میراث فرهنگی و عناصر مختلف هویت ملی و دینی در پیشینه تاریخی ایران می‌تواند نقش مهمی در توانمندسازی جامعه در برابر تهدیدات داشته باشد. البته در مورد اینکه کدام بخش از پیشینه تاریخی کشور واجد اهمیت بیشتری برای مبنا قرار گرفتن است، اختلاف‌نظر و ابهام وجود دارد. برخی بر میراث مذهبی و برخی بر مفهوم تاحدی متفاوت پیشینه ملی و مذهبی دست می‌گذارند.

ظرفیت نیروهای اجتماعی: در بسیاری از مصاحبه به نقش گروه‌های مردمی در غالب مساجد، هیئت‌ها، سازمان‌های مردم‌نهاد و همچنین نخبگان فرهنگی (هنرمندان، نویسندگان و...) اشاره شده است. چه آن دسته از مصاحبه‌شوندگانی که نقش دولت را در هدایت جامعه پررنگ می‌بینند و چه آن‌ها که با این نگاه مخالف‌اند، هر دو بر اهمیت گروه‌های مردمی در مواجهه با مسائل فرهنگی تأکید دارند. از دیدگاه مدافعان برنامه‌ریزی فرهنگی از بالا، دولت با ایجاد زمینه برای فعالیت این گروه‌ها و نیروها می‌تواند از ظرفیت این گروه‌ها برای بهبود وضعیت و پیشبرد سیاست‌های رسمی استفاده کند. در مقابل سایر افراد، بر نقش مؤثر گروه‌های اجتماعی در تعریف مسأله فرهنگی و اداره امور فرهنگ به دست صاحبان اصلی آن تأکید دارند.

تعارض مشارکت و هدایت: همان‌طور که در بخش‌های قبل گفته شد، ابهام و اختلاف‌نظر بر سر نقش دولت در برنامه‌ریزی فرهنگی و چگونگی آن در میان نخبگان جدی است. در نتیجه از جمله محورهای اصلی مطرح شده در مصاحبه‌ها در بحث از محدودیت‌های موجود برای مقابله با مسائل فرهنگی تعارض میان نقش دولت به‌عنوان هدایت‌گر جامعه از یک‌سو و مشارکت مردم در اداره کشور از سوی دیگر است. از نظر برخی مصاحبه‌شوندگان یکی از گام‌های ضروری برای اصلاح وضعیت موجود روشن شدن مفهوم مردم‌سالاری دینی و حدود و ثغور مداخله دولت در امر فرهنگ است. از مجموع مصاحبه‌ها می‌توان برداشت کرد که تا زمانی که دولت و گروه‌های

مختلف اجتماعی خود را در تقابل و تعارض با یکدیگر بیابند، امکان اقدام مؤثر برای مقابله با مسائل فرهنگی با محدودیت جدی روبروست.

اهمیت زمان: در بحث از چالش‌های فرهنگی اغلب مصاحبه‌شوندگان بر خطرات از دست رفتن زمان پیش از اصلاح وضعیت موجود سخن گفتند. به عبارت دیگر از نظر بسیاری یکی از محدودیت‌های جدی، زمان است و توجه نداشتن به رشد مسائل فرهنگی می‌تواند در آینده نزدیک به شکل‌گیری بحران‌های جدی منجر شود. با توجه به اینکه در شرایط کنونی حاکمیت قدرت بیشتری را در میان نیروهای اجتماعی دارد، تصمیم‌گیری درست در لحظه درست مهم‌ترین اقدامی است که می‌تواند مانع تبدیل‌شدن مسائل کنونی به تهدیدات جدی برای کشور باشد.

بنابراین، در یک نگاه کلی می‌توان سه محور اصلی در پاسخ‌های بیان‌شده را شناسایی کرد: تعریف و تشخیص چالش‌های فرهنگی کشور، نقش دولت در سیاست‌گذاری فرهنگی و امکانات و محدودیت‌های برای تغییر وضعیت موجود. اما نکته کلیدی برای این مقاله ابهام و چندگانگی است که به‌رغم وجود چنین محورهای مشترکی، به‌گونه‌ای غیرقابل‌انکار، در نظرات نخبگان به چشم می‌خورد. دلیل وجود این عدم شفافیت و ابهام چیست و ریشه‌های نظری آن را چگونه باید به بحث گذاشت؟

تأملی درباره مسأله ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی

الف. چرایی ابهام

ریشه اصلی وجود ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی را باید در مفهوم چالش‌برانگیز «فرهنگ» جست؛ ابهامی که پیامدهای فراوانی را هم برای ماهیت سیاست‌گذاری فرهنگی و هم برای شیوه‌ای که سیاست‌گذاری فرهنگی شکل می‌گیرد و اجرایی می‌شود، به همراه دارد (گری، ۲۰۱۵). می‌توان دو دسته از علل زیربنایی و کلیدی در شکل‌دهی به ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی را برشمرد؛ دوگانه‌ای که با نظر به دوگانه ساختار و عاملیت در جامعه‌شناسی، می‌تواند مبنایی برای تحلیل وجود ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی به دست دهد (آرچر، ۱۹۹۵: ۷۹-۸۹):

- شرایط ساختاری
- انتخاب اندیشیده و حساب‌شده

ب. ابهام در نتیجه شرایط ساختاری

ابهام در نتیجه شرایط ساختاری، خروجی شرایطی است که در آن درجه پیچیدگی به حدی است که منجر به ایجاد موقعیتی می‌شود که در آن تنها به واسطه طراحی سیاست‌های مبهم می‌توان

به حصول دستاوردی معنادار امید داشت. این شرایط می‌تواند شامل نبود اولویت‌بندی مشخص در یک سازمان، گروه یا مجموعه، در دسترس نبودن امکانات زیرساختی و تکنولوژیک لازم برای اجرای سیاست موردنظر و همچنین نداشتن تخمینی واقع‌بینانه از میزان مشارکت احتمالی در سیاست طراحی‌شده باشد (کوهن و همکاران، ۱۹۷۲: ۱؛ مارچ و اولسن، ۱۹۷۹: ۲۵). علاوه بر این، می‌توان فقدان تقسیم وظایف و مسئولیت‌های مشخص بین بخش‌های مختلف سازمان‌های دولتی یا خصوصی، و همچنین کشاکش‌های ایدئولوژیک و سیاسی بین کنش‌گران سیاست‌گذار را نیز به این مجموعه شرایط زمینه‌ای برای ایجاد ابهام اضافه کرد. برای مثال، هنگامی که در سازمان یا مجموعه‌ای بر سر جهت‌گیری‌های سیاسی یا اولویت‌بندی اهداف اختلاف نظر وجود دارد، سیاست‌گذاران ممکن است به این نتیجه برسند که صورت‌بندی یک سیاست فرهنگی مبهم خود نشان‌دهنده علاقه و تمایل آن‌ها برای انجام اقدامی است مؤثر، حتی اگر محتوای سیاست طراحی‌شده به‌گونه‌ای باشد که چگونگی اجرایی‌شدن‌اش، اهداف‌اش و شیوه ارزیابی‌شدن‌اش چندان برای گروه‌های مخاطب واضح به‌نظر نرسد.

اگر به یافته‌های مصاحبه‌های انجام‌شده در این مطالعه باز گردیم، خواهیم دید همگی بر این واقعیت تأکید دارند که «جایگاه فرهنگ در مدیریت کشور» مشخص نیست یا «تلقی از فرهنگ و نقش دولت در دستگاه‌های دولتی» پرابهام و غیرروشن است یا به‌وضوح می‌توان شاهد «تعارض و چندگانگی دستگاه‌های اجرایی و سیاست‌گذار» بود؛ برای مثال، این نکته که به‌غیر از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان‌های دیگری چون سازمان تبلیغات اسلامی و سازمان فرهنگی و هنری شهرداری تهران، با بودجه‌هایی گاه بیش از بودجه وزارت فرهنگ، مسئولیت سیاست‌گذاری فرهنگی دارند و در بسیاری از موضوعات و حیطه‌ها مرزهای روشن و تعریف‌شده‌ای بین دامنه اختیارات و وظایف این سازمان‌ها و وزارت فرهنگ وجود ندارد، در بسیاری از مصاحبه‌ها مطرح شده است.

هنگامی که مواضع کنش‌گران درگیر در فرایند سیاست‌گذاری به‌گونه‌ای پیدا یا پنهان در مقابل هم قرار می‌گیرد، شرایط ساختاری می‌تواند زمینه‌ای را ایجاد کند که در آن اتخاذ سیاست‌های مبهم خود بدل به سازوکاری اجتناب‌ناپذیر از سوی جریان‌های متعارض شود؛ سازوکاری که به‌طور ضمنی راه را برای انجام دادن یا ندادن امری خاص گشوده می‌گذارد (گری و وینگ‌فیلد، ۲۰۱۱).

هم‌چنین، میزان و درجه مشخص‌بودن یک سیاست فرهنگی در سطوح مختلف سیستم‌های سیاست‌گذاری، بُعد ساختاری دیگری است که وجود یا عدم‌وجود ابهام را تعیین می‌کند. در

سطوح کلان سیاست‌های دولتی و سازمانی، معمولاً آن‌چه بیان می‌شود چیزی نیست جز اهداف و چشم‌اندازهای کلی یک سیاست و نه سازوکار دقیق و عینی اجرایی شدن آن. در مصاحبه‌های انجام‌شده هم در موارد زیادی با این گزاره برخورد شد که اسناد بالادستی و برنامه‌های توسعه در حوزه فرهنگ، کلی و مبهم هستند و فاقد جزئیات مشخص. از قضا، در بسیاری از موارد، به‌گونه‌ای نانوخته، این یکی از اهداف سیاست‌گذاران است که سطوح میانی و خرد دولتی و سازمانی به چگونگی تعیین یافتن سیاست‌های مطرح‌شده رنگ و شکل ببخشند، چه از طریق برون‌سپاری مسئولیت به دیگر سازمان‌ها (نظیر مؤسسات خصوصی یا دیگر بخش‌های دولتی) یا از رهگذر شکل‌بخشی به شبکه‌های جدید برای پیش‌بردن سیاست‌های طراحی‌شده یا به‌کمک ترکیبی از این دو. حتی در بسیاری از موارد، در خود سطوح میانی و خرد دولتی و سازمانی نیز حفظ درجه‌ای از ابهام می‌تواند به‌عنوان راهبردی در جهت افزایش توان چانه‌زنی بخش مسئول در مقابل سطوح بالادست به‌کار گرفته شود. در چنین مواردی، می‌توان از ایجاد ابهام به مثابه انتخابی اندیشیده و حساب‌شده سخن به‌میان آورد.

ج. ابهام به‌مثابه انتخابی اندیشیده و حساب‌شده

ابهام در سیاست‌گذاری به‌مثابه نوعی انتخاب حساب‌شده در مقایسه با ابهامی که ناشی از شرایط ساختاری است تحلیل پیچیده‌تری را طلب می‌کند. در یک نگاه کلی می‌توان دو دسته تحلیل را در این خصوص بازشناخت: از یک سو آن‌هایی که در پی به‌دست دادن تحلیلی نظری (Theoretical) از ابهام‌های موجود در فرایند سیاست‌گذاری فرهنگی به‌مثابه انتخاب‌هایی اندیشیده هستند، و از سوی دیگر آن‌هایی که تلاش دارند روایتی توصیفی (Descriptive) از منطقی فراهم کنند که توسط سیاست‌گذار به‌کار گرفته‌شده تا ابهام موجود در سیاست‌گذاری را توجیه کند.

تحلیل‌های نظری برای ابهام‌های اندیشیده و حساب‌شده را اغلب می‌توان در ادبیات تحقیقاتی مربوط به نظریه انتخاب عقلانی در علوم سیاسی و اقتصاد ردیابی کرد (برای نمونه نگاه کنید به: شپسل، ۱۹۷۲؛ آلسینا و کوکرم، ۱۹۹۰؛ برنهایم و وینستون، ۱۹۹۸؛ جیرارداتو و ماریناچی، ۲۰۰۲). در این نمونه‌ها، فرض می‌شود که کنش‌گران درگیر در سیاست‌گذاری بر مبنای محاسبه عقلانی به این نتیجه می‌رسند که از طریق ایجاد ابهام منفعت مشخصی نصیب خود می‌کنند و همین تحلیل مبنای ارائه تعمیم‌هایی کلان‌تر برای چگونگی سیاست‌گذاری فرهنگی قرار می‌گیرد. چنین تحلیل‌هایی نه‌تنها پیش‌فرض‌های رفتاری

مشخصی را پذیرفته‌اند، بلکه هدف اصلی خود را به‌دست دادن فهمی تک‌خطی و نه پیچیده و چندلایه از چرایی وجود ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی تعریف کرده‌اند.

تحلیل‌های توصیف‌محور ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی نیز مبتنی بر زمینه‌های مشخصی هستند که در آن‌ها انتخاب یک سیاست فرهنگی صورت می‌گیرد (زهاریادیس، ۱۹۹۹: ۹)، اما عمده تمرکز خود را بر روی ویژگی‌های انضمامی و متعین مورد در دست‌برد قرار می‌دهند (برای مثال، این پرسش را مطرح می‌کنند که چرا در این مورد مشخص ابهام به‌عنوان راهکاری عامدانه اتخاذ شده؟) به‌جای آن‌که در پی دستیابی به گزاره‌های کلان‌تر قابل‌تعمیم درباره پدیده مورد‌نظر باشند. با این رویکرد، می‌توان از چهار علت زمینه‌ای مشخص برای ابهام به‌مثابه انتخابی اندیشیده و حساب‌شده در سیاست‌گذاری فرهنگی سخن گفت:

اول، در شرایطی که نوعی عدم قطعیت مطلق وجود دارد- زمانی که هیچ‌کس نمی‌داند چه چیزی ممکن است کار کند و چه چیزی کار نخواهد کرد، و هیچ‌کس نمی‌داند چگونه از میان گزینه‌های موجود کاراترین سیاست را اتخاذ کند- سیاست‌گذاران ممکن است با اعلام کلی‌ترین سیاست ممکن درباره یک موضوع خاص و فراهم کردن اختیارات لازم برای بخش‌های پایین‌دست این امید را زنده نگه دارند که شاید سیاست کلی اعلام‌شده در مرحله‌ای و در فرایند اجرا تبدیل به سیاستی کارا و اثربخش شود. این واقعیت که هیچ‌کس نمی‌داند بهترین راهکار سیاست‌گذاری چیست، خود از طریق صورت‌بندی سیاستی که عامدانه مبهم است می‌تواند فضایی را برای آزمون و خطا و تجربه کردن بگشاید تا سرانجام سیاست کارا در مواجهه با یک مسأله فرهنگی در یک زمان و یک نقطه مشخص خلق شود. در مصاحبه‌های انجام‌شده هم زمانی که نخبگان فرهنگی مشارکت‌کننده در این مطالعه بر چگونگی حفظ «هویت جمعی ملی-دینی» کشور به‌عنوان یکی از چالش‌های فرهنگی امروز ایران یاد می‌کنند، در بسیاری از موارد سیاست «وحدت در کثرت فرهنگی» که از سوی نهادهای بالادست هم‌چون شورای عالی انقلاب فرهنگی ترویج و توصیه می‌شود^۱ را مصداق سیاستی پرابهام می‌دانند که به‌دلیل پیچیدگی‌های مسأله هویت یکپارچه دینی-ملی، به‌خصوص در مناطقی که دارای جمعیت اهل سنت یا غیرفارس هستند، تنها از بالا اعلام شده و راهکار مشخصی برای اجرای کارای آن در نظر گرفته نشده است.

۱ تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی شورای عالی انقلاب فرهنگی، برگرفته از وبسایت شورای عالی انقلاب فرهنگی:

دوم، در شرایطی که بین گروه‌های سیاسی درگیر بر سر محتوای سیاست‌های فرهنگی کشاکش وجود دارد، استفاده اندیشیده و حساب‌شده از ابهام می‌تواند امکانی را برای هر یک از گروه‌ها فراهم کند تا قدرت چانه‌زنی خود برای شکل‌بخشی به سیاست موردنظر مطابق با باورها و منافع‌اش را در فرایند اجرا محفوظ نگه دارد (لیتچ و داوینپورت، ۲۰۰۷). این رویکرد، به‌رغم ناهماهنگی‌هایی که در تقسیم وظایف و اختیارات بین سازمان‌ها و گروه‌های مختلف ایجاد می‌کند، در برخی موقعیت‌ها می‌تواند به‌مثابه ابزاری برای جلوگیری از برخوردهای سیاسی غیرضروری به‌کار گرفته شود. چنین رویکردی دقیقاً مشابه شرایط ساختاری ایجادکننده ابهام در مواقع بروز اولویت‌های ناهمگون سیاسی و ایدئولوژیک-آن‌گونه که پیش‌تر توضیح داده شد- نیست و تمرکزش بیشتر بر تفاوت‌های نوع سیاست‌های اتخاذشده است تا تمایزات سیاسی و ایدئولوژیک، هرچند که نتیجه نهایی می‌تواند در هر دو حالت یکسان باشد. با ارجاع به یافته‌های این مطالعه، سیاست جهانی یونسکو درباره فرهنگ و توسعه، که با هدف ترغیب تصمیم‌گیرندگان سیاسی و کنش‌گران اجتماعی محلی، ملی و بین‌المللی به گنجاندن اصول کثرت‌گرایی فرهنگی در سیاست‌ها و سازوکارهای اجرایی بخش عمومی صورت‌بندی و اعلام شده است (یونسکو، ۲۰۱۴)، را می‌توان مصداقی برای این موضوع در نظر گرفت. اغلب نخبگان مشارکت‌کننده در این پژوهش بر این عقیده‌اند که استفاده از راه‌کارهای مبهم در سیاست‌های یونسکو این مجال را فراهم کرده است تا شیوه‌های مشخص و جزئی اجرای این سیاست‌ها را فراموش و به موارد کلی بپردازد و از این طریق از کشاکش‌های محتمل سیاسی بر سر محتوای سیاست‌های فرهنگی در هر کشور دوری‌گزیند.

سوم، در مواقعی که یک مسأله مشخص فرهنگی چنان حساسیتی پیدا کرده که به دغدغه مهم و اصلی کنش‌گران سیاسی تبدیل شود، استفاده از سیاست‌های فرهنگی با محتوای غیرروشن و مبهم، می‌تواند به سیاست‌گذاران این فرصت را دهد که در هنگام شکست احتمالی سیاست موردنظر مسئولیت خود را انکار کنند یا به موقع موفقیت احتمالی آن اعتبارش را متعلق به خود دانند. در این مطالعه، ابهام در حوزه سیاست‌های فرهنگی مرتبط با «فضای مجازی» یکی از عرصه‌هایی عنوان شد که به نهادها و گروه‌های مختلف امکان می‌هد از پذیرش مسئولیت خویش سرباززنند.

چهارم، در شرایطی که درباره چگونگی توجیه کردن منطق یک سیاست مشخص اتفاق نظر وجود ندارد، استفاده از سیاست‌های مبهم می‌تواند راه‌مصالحه و سازش عملیاتی با گروه‌های مخالف را گشوده نگه دارد. دایسینگ (۱۹۶۲) معتقد است منطق‌های گوناگونی که برای توجیه کردن یک سیاست به‌کار گرفته می‌شوند (هم‌چون منطق‌های اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و

سیاسی) می‌توانند شرایطی را برای ایجاد فرم‌های متفاوتی از کنش اجتماعی فراهم کنند؛ فرم‌هایی از کنش اجتماعی که غیرقابل تطبیق و قیاس‌ناپذیرند. در حالی‌که بلتانسکی و توئنت (۲۰۰۶) استدلال می‌کنند که تفاوت در چگونگی توجیه کردن سیاست‌ها خود می‌تواند منجر به عدم انطباق بین منطق‌های بنیادینی شوند که در پس نتایج برآمده از این سیاست‌ها وجود دارد. برای برطرف کردن مشکلاتی که به واسطه چنین تعارضات و بدفهمی‌هایی در مسیر طراحی و اجرای یک سیاست ایجاد می‌شوند، بلتانسکی و توئنت در ادامه بحث می‌کنند که نیاز به «سازش» و توافق است؛ سازشی که می‌تواند زمینه‌ای مشترک برای شکل‌گیری کنش اجتماعی را فراهم کند. چنین راه‌حلی، به عقیده بلتانسکی و توئنت، تنها زمانی ممکن می‌شود که در زبان به‌کار گرفته شده برای توجیه سیاست‌های انتخابی «ابهام» وجود داشته باشد (۲۰۰۶: ۸۱-۲۷۹). بنابراین، «ابهام» اجازه می‌دهد تا راه‌حلی برای مواجهه با انطباق‌ناپذیری فرم‌های متفاوت توجیه‌گری یک سیاست فرهنگی ایجاد شود و بر این اساس مبنایی اثربخش برای سازگار کردن ادعاهای رقیب بر سر منطق انتخاب یک سیاست به‌جای سیاستی دیگر فراهم کند (زیتون، ۲۰۱۴: ۱۳۶). در این‌جا هم زبان بیان یک سیاست مدنظر است و هم محتوای آن و از این جهت دیدگاه جایگزینی برای کارکردهای ابهام در سیاست‌گذاری به‌دست می‌دهد. به‌عبارت دیگر، در این‌جا ابهام راهکاری برای نوع متفاوتی از مشکلات در سیاست‌گذاری- در مقایسه با مشکلات برآمده از چگونگی جزئیات یا اجرای یک سیاست مشخص- فراهم می‌کند (دونپرت و لیتچ، ۲۰۰۵). بنابراین، اگر بخواهیم در این زمینه بحث را پیش ببریم، زمانی‌که تعدادی از مصاحبه‌شوندگان در این مطالعه ذیل مفاهیمی چون «تغییرات ارزشی»، «تعارضات فرهنگی» و «ارزش‌های اخلاقی» از مهم‌ترین چالش‌های فرهنگی جامعه سخن می‌گویند و برخی سیاست‌های اعلام‌شده از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی^۱ در این حوزه را، هم‌چون «برنامه ریزی جهت بهره‌گیری از ابزار و امکانات متناسب به منظور رویارویی با جنگ نرم فرهنگی و تبلیغات سوء رسانه‌های بیگانه» (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بی‌تا) را مبهم می‌دانند یا هنگامی‌که برخی از این مصاحبه‌شوندگان از لزوم حفظ «هویت جمعی ملی-دینی» در مقام یکی از پیچیده‌ترین مشکلات فرهنگی کشور سخن به‌میان می‌آورند و در ادامه اعلام «سیاست‌گذاری در جهت صدور مجوز فعالیت‌های فرهنگی، هنری و تبلیغاتی اقلیت‌های دینی و مذهبی شناخته شده در قانون اساسی و نظارت بر آنها» به‌عنوان یکی از وظایف اصلی اعلام‌شده از سوی وزارت فرهنگ در این حیطه را بیش‌ازاندازه کلی و پرابهام می‌بینند، می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که طرح یک سیاست فرهنگی به این شیوه مبهم

۱ راهبردهای محتوایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (بی‌تا) ، برگرفته از:

وعده چیزی را به هر گروهی می‌دهد و در عین حال دولت را متعهد به هیچ چیز مشخصی نمی‌کند. استفاده از گزاره‌های عام و فراگیری هم‌چون «بهره‌گیری از ابزار و امکانات مناسب» برای کار و تبلیغ فرهنگی یا «سیاست‌گذاری در جهت صدور مجوز فعالیت‌های فرهنگی... اقلیت‌های دینی و مذهبی» از یک سو مفاهیمی چون تلاش بهینه و اثربخش برای فعالیت فرهنگی یا تلاش در جهت دستیابی به عدالت فرهنگی برای اقلیت‌ها را مطرح می‌کند و از این طریق گروه‌های متنوعی در جامعه را راضی می‌سازد و از سوی دیگر عرصه را برای کنش‌گری بازیگران گوناگونی گشوده می‌گذارد، بدون آن که گروه یا کنش‌گر خاصی را مشخص کند.

تا این‌جا به بیان صورت‌های متعددی از آن‌چه که ابهام و عدم‌شفافیت را به نتیجه‌ای گریزناپذیر در سیاست‌گذاری فرهنگی بدل می‌سازد، پرداختیم. در حقیقت، می‌توان ادعا کرد که ابهام و عدم‌شفافیت را همواره باید در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی انتظار داشت و نبود ابهام و عدم‌شفافیت بیشتر استثناءست تا قاعده. اگر این‌چنین باشد، آن‌گاه پیامدهای وجود ابهام و عدم‌شفافیت فراگیر را باید برشمرد تا مشخص گردد ابهام و عدم‌شفافیت چه نتایج زیان‌باری در پی می‌آورند؟

د. پیامدهای ابهام و عدم‌شفافیت در سیاست‌گذاری فرهنگی

از بسیاری جهات، این‌که چگونه ابهام خود منجر به ایجاد شرایطی برای بحث و جدل درباره سیاست‌های فرهنگی می‌شود همان‌قدر به پیامدهای ابهام در سیاست‌گذاری مربوط است که محتویات دقیق و جزئی سیاست‌ها (گری، ۲۰۰۹). بحث و استدلال دنباله‌دار درباره «دقت و کفایت» تعاریف ارائه‌شده برای یک سیاست فرهنگی، محتوای این سیاست، روش‌های اجرا و ارزش‌یابی آن و هم‌چنین فرد، گروه و سازمانی که باید عهده‌دار سیاست‌گذاری باشد، به‌گونه‌ای جدایی‌ناپذیر همیشه همراه با مفهوم «ابهام» در سیاست‌گذاری فرهنگی هستند (متلند، ۱۹۹۵)؛ و بدون شک، هر چه ابهام در سیاست‌گذاری پررنگ‌تر باشد، شدت بحث و جدل درباره آن نیز بیشتر خواهد بود. به‌طور کلی، یکی از پیامدهای کلیدی ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی این است که زمینه را برای شکل‌گیری مجادلات درونی بین موافقان رویکردهای گوناگون مواجهه با یک مسأله فرهنگی ایجاد می‌کند؛ مجادلاتی که هم‌سو با تشدید میزان عدم‌اطمینان در سیاست‌گذاری و اولویت‌بندی اهداف و منابع-که خود بخشی از ذات درونی این حوزه هستند- رنگ و بوی جدی‌تر به خود می‌گیرد (گری، ۲۰۰۹). ابهام می‌تواند به‌مثابه ابزاری به‌کار گرفته شود که به‌واسطه آن مواجهه با منافع، علایق و موقعیت‌های متفاوت و گاه متناقض گروه‌های درگیر به تأخیر انداخته شود. از این منظر، این ایده که ابهام راه‌کاری برای از میان

برداشتن کامل تفاوت‌هاست، غیرواقع‌بینانه می‌نماید. ابهام در سیاست‌گذاری، عامدانه، ایده حل یک مسأله را به نفع خوانشی غیرشفاف و همه‌شمول از سیاست‌گذاری کنار می‌گذارد. تا هنگامی که هر یک از گروه‌های درگیر بتوانند حداقل بر بخشی از سیاست فرهنگی موردنظر اعمال نفوذ کنند و سیاست‌گذاران اصلی مجبور نباشند تا به نفع گروهی خاص وارد صحنه شوند، وجود ابهام و عدم‌شفافیت به عنوان مسأله‌ای جدی برای هسته مرکزی سیاست‌گذاری دیده نمی‌شود (گری، ۲۰۰۷). در حقیقت، همان‌گونه که پیش‌تر توضیح داده شد، این وضعیت بخشی از فرایند ایجاد ابهام به مثابه انتخابی اندیشیده و حساب‌شده است. فرایندی که در طی آن دستیابی به این توانایی که سیاست‌گذار انتخاب‌گزینه قطعی از میان گزینه‌های موجود را به تأخیر بیندازد یا در حالت تعلیق قرار دهد، خود تبدیل به یک هدف می‌شود.

با وام گرفتن از واژگان حوزه سیاست‌گذاری، می‌توان گفت ابهام و عدم‌شفافیت محتمل است که «ابزاری‌سازی» سیاست فرهنگی و هم‌چنین «ضمیمه‌سازی» سیاست فرهنگی (گری، ۲۰۰۲) را به دنبال آورند. در ابزاری‌سازی سیاست، از طریق جایگزین ساختن موضوعات اجتماعی، بهداشتی یا آموزشی به‌جای موضوعات فرهنگی در مقام تمرکز اصلی سیاست موردنظر؛ و در «ضمیمه‌سازی» سیاست از رهگذر استفاده از «فرهنگ» به عنوان مکانیسمی برای دریافت منابع لازم. در این حالت، عنصر «فرهنگی» سیاست موردنظر هم‌چنان مرکزی است، اما فرهنگی‌بودن خود نیازمند منابع ضروری است (نه تنها منابع مالی، بلکه حمایت سیاسی یا مشروعیت اجتماعی). به عبارت دیگر، به‌وسیله ضمیمه کردن فرهنگ به موضوعات و مسائلی که می‌توان از طریق آن‌ها منابع موردنیاز را کسب کرد، عنصر «فرهنگی» سیاست موردنظر حفظ و پی‌گیری می‌شود. هرچه ساز و کار محیط سیاست‌گذاری غیرشفاف‌تر و مبهم‌تر باشد، عملیاتی شدن این دو استراتژی محتمل‌تر می‌گردد؛ زیرا هر یک از این دو استراتژی این امکان را فراهم می‌کنند که توجه به مسائل «غیرفرهنگی» جلب شود و از این طریق میزانی از «صراحت» و «دقت» در سیاست موردنظر را ایجاد می‌کنند که در سیاست‌های «مشخصاً فرهنگی» نیل به آن ممکن نیست.

نباید این نکته را از نظر دور داشت که هرچه پیامدهای عملی ابهام و عدم‌شفافیت در سیاست‌گذاری آشکارتر می‌شود، پاسخ دادن به چرایی انتخاب یک سیاست فرهنگی از سوی سیاست‌گذاران مشکل‌تر و دردناک‌تر می‌گردد. هنگامی که سیاست‌گذاران درک و تشخیص قطعی و روشنی از گزینه‌های پیش‌روی‌شان ندارند، بحث نکردن درباره منطقی‌عقلانی یک

انتخاب، خود می‌تواند برای یک سیاست‌گذار فرهنگی بسیار ارزشمند شود؛ این نکته را زمانی می‌توان عیان‌تر دید که ابهام و عدم شفافیت به مثابه سیاستی آگاهانه از سوی سیاست‌گذار اتخاذ می‌شود تا از برگزیدن یک گزینه از میان گزینه‌های محتمل دیگر سرباز زند؛ در این‌جا ابهام و عدم شفافیت، مواجهه با تضاد منافع بر سر یک سیاست مشخص را برای سیاست‌گذار به تعویق می‌اندازد؛ هرچند، به تأخیر انداختن پرداختن به مسأله تضاد منافع، به معنای از میان برداشته شدن شرایط مولد تضاد و تقابل نیست، بلکه زمینه‌ساز تضادهای دنباله‌دار و تکرارشونده بر سر منافع درگیر در یک سیاست فرهنگی می‌شود و چرخه‌ای از «ناخشنودی» و «عدم رضایت» در فرایند سیاست‌گذاری را سبب می‌گردد؛ عدم توافق بر سر محتویات یک سیاست، اختلاف نظر درباره منطق انتخاب آن سیاست را به همراه خواهد آورد و همین منجر به بحث و جدل گسترده‌تر در باب محتویات همان سیاست خواهد شد و این چرخه ادامه پیدا خواهد کرد. اما - همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد - همین چرخه ناخشنودی و عدم رضایت از سیاست‌گذاری، در شرایط عدم قطعیت، زمانی که سیاست‌مداران نمی‌توانند (یا نمی‌خواهند) به انتخاب قطعی و نهایی از میان گزینه‌های موجود دست بزنند، می‌تواند خود به انتخابی دل‌خواه برای آنان بدل شود. به دیگر بیان، انتخاب گزینه عدم توافق بر سر یک سیاست فرهنگی، به مثابه راهکاری برای مشکلات غیرقابل حل، می‌تواند هزینه‌ای باشد که پرداخت کردن آن، در شرایطی، در نگاه سیاست‌گذار عقلانی جلوه کند.

جمع‌بندی

عدم شفافیت و ابهام، مهم‌ترین مفاهیم تکرارشونده در مصاحبه‌های انجام‌شده در این پژوهش هستند؛ عدم شفافیت و ابهام درباره تعریف «فرهنگ» و «سیاست‌گذاری فرهنگی»، «مهم‌ترین چالش‌های فرهنگی جامعه» و هم‌چنین «نقش دولت در سیاست‌گذاری فرهنگی» را می‌توان در گفته‌های صاحب‌نظران و سیاست‌گذاران مورد مصاحبه در این پژوهش به روشنی تشخیص داد؛ عدم شفافیت و ابهامی که مسأله اصلی این مقاله است. حضور دنباله‌دار عدم-شفافیت و ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی نه تنها می‌تواند در تحلیل سوبه‌هایی از حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی ما را یاری کند، بلکه پیچدگی‌های دستیابی به یک سیاست مشخص و واضح و مورد اجماع اکثریت را بر ما هویدا می‌سازد. فهم «عدم شفافیت» و «ابهام» به عنوان برون‌داد اجتناب‌ناپذیر شرایط ساختاری از یک سو، و به مثابه انتخابی اندیشیده و آگاهانه در هنگام نبود قطعیت و هم‌نظری از سوی دیگر، این گزاره را به دست می‌دهد که حوزه سیاست-گذاری فرهنگی را اساساً در زمینه‌ای از بحث و جدل درک کنیم تا در زمینه‌ای از اجماع و

اتحاد (آلموند، ۱۹۹۳)؛ چنین گزاره‌ای از این پیش‌فرض استنتاج می‌شود که همواره انتظارات متعدد و متکثری درباره آن‌چه که یک سیاست فرهنگی می‌تواند و باید باشد وجود دارد و روشی وجود ندارد که به‌واسطه‌اش بتوان این انتظارات را در قالب یک سیاست فرهنگی یک-پارچه، منسجم و فراگیر، کلیت بخشید. شکی نیست که چنین پیش‌فرضی باید به‌گونه‌ای دقیق و تجربی مورد بررسی قرار گیرد؛ هرچند شواهد موجود از سازوکار طراحی و اجرای سیاست‌های فرهنگی خود گواهی بر صدق چنین پیش‌فرضی هستند. نتیجه نهایی وجود مستمر تفاوت‌نظر در این حوزه این است که سیاست‌گذاری فرهنگی را عرصه‌ای در نظر بگیریم که: اغلب فاقد شفافیت و روشنی است (هرچند هنوز شواهد بیشتر تجربی برای اثبات چنین ادعایی موردنیاز است)؛ در اکثر موارد مواجه با پیچیدگی‌های چندلایه‌ای در مسیر طراحی سازوکارهای اثربخش برای اجرا و ارزیابی سیاست‌ها است؛ معمولاً از کمبود سیستم کنترل‌کننده کارا از سوی سیاست‌گذاران رنج می‌برد؛ و در بیشتر نمونه‌ها گشودگی لازم برای دربرگرفتن نقدهای کنش‌گران درگیر در داخل و خارج فرایند سیاست‌گذاری را ندارد.

بدون تردید، ارزیابی همه‌جانبه ادعاهای مطرح‌شده در این مقاله ضروری است؛ ارزیابی‌ای که هم منطق بحث ارائه‌شده را بررسی کند و هم شواهد تجربی به‌دست‌آمده را. به‌طور کلی، می‌توان گفت که ادبیات تحقیقاتی سیاست‌گذاری فرهنگی نه‌تنها به مجموعه‌ای منسجم و سیستماتیک از پرسش‌های نو و جدی نیاز دارد، بلکه ضرورت به‌دست دادن پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی مورد اجماعی که بر مبنای آن‌ها بتوان پژوهش‌های این حیطه مطالعاتی را پیش برد، شدیداً احساس می‌شود. این مقاله تلاشی است تا با ارجاع به یک پژوهش تجربی و با بهره‌گیری از ادبیات نظری موجود، چارچوبی تحلیلی برای ارزیابی وجود عدم شفافیت و ابهام در سیاست‌گذاری فرهنگی پیشنهاد دهد.

منابع

- ابطحی، سیدمصطفی (۱۳۹۳) الزامات اجتماعی سیاست گذاری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، مطالعات میان فرهنگی، دوره ۹، شماره ۲۱، صص ۹۸-۷۱
- امیرانتخابی، شهرود؛ صالحی امیری، سیدرضا؛سلطانی فر، محمد؛ رضایی، علی اکبر (۱۳۹۴) ارائه الگویی جهت سیاست گذاری فرهنگی رسانه‌ها در ایران، راهبرد اجتماعی فرهنگی، دوره ۵، شماره ۱۷، صص ۱۲۹-۱۱۳
- آشنا، حسام الدین؛ کاظمی قهفرخی، سیدمحمد (۱۳۹۵) مدل سیاست فرهنگی در حکومت علوی، در جستجوی مدلی برای سیاست گذاری و برنامه ریزی، دین و ارتباطات، دوره ۲۳، شماره ۱، ۵۲-۵
- خاشعی، وحید و مستمع، رضا (۱۳۹۲) سیاست گذاری فرهنگی در وضعیت آنومی فرهنگی و اجتماعی، مطالعات فرهنگ - ارتباطات، دوره ۱۴، شماره ۲۴، صص ۸۱-۶۳
- شریفی، سیدعلیرضا؛ فاضلی، عبدالرضا (۱۳۹۱) واکاوی سیاست گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (آسیب‌ها و راهبردها)، مجلس و راهبرد، دوره ۱۹، شماره ۶۹، صص ۹۰-۵۵
- Ahearne, J (2009), "Cultural Policy Implicit and Explicit: A Distinction and Some Uses", *International Journal of Cultural Policy*, 15, 141-153.
- Alesina, A & A. Cukierman (1990), "The Politics of Ambiguity", *The Quarterly Journal of Economics*, 105, 829-50.
- Archer, M (1995), *Realist Social Theory: The Morphogenetic Approach* (Cambridge, Cambridge University Press)
- Arnold, M (1993), *Culture and Anarchy and Other Writings* (Cambridge, Cambridge University Press)
- Bernheim, B & M. Whinston (1998), "Incomplete Contracts and Strategic Ambiguity", *The American Economic Review*, 88, 902-33.
- Boltanski, L. & L. Thevenot (2006), *On Justification: Economics of Worth* (Princeton, Princeton University Press)
- Cohen, M, J. March & J. Olsen (1972), "A Garbage Can Model of Organization Choice", *Administrative Science Quarterly*, 17, 1-25.
- Davenport, S & S. Leitch (2005), "Circuits of Power in Practice: Strategic Ambiguity as Delegation of Authority", *Organization Studies*, 26, 1603-23.
- Diesing, P (1962), *Reason in Society: Five Types of Decision and Their Social Conditions* (Urbana, University of Illinois Press)
- Empson, W (1961), *Seven Types of Ambiguity* (3rd Ed, Harmondsworth, Penguin)
- Ghirardato, P & M. Marinacci (2002), "Ambiguity Made Precise: A Comparative Foundation", *Journal of Economic Theory*, 102, 251-89.
- Gray, C (2002), "Local Government and the Arts", *Local Government Studies*, 28 (1), 77-79.
- Gray, C (2007), "Commodification and Instrumentality in Cultural Policy", *International Journal of Cultural Policy*, 13, 203-15.
- Gray, C (2009), "Managing Cultural Policy: Pitfalls and Prospects", *Public Administration*, 87, 574-85.

- Gray, C (2015), “*My Name is Legion for We are Many*”: *Cultural Policies, Sectoral Disaggregation and Differentiated Network Specificity* (Paper to International Conference on Public Policy, Milan.)
- Gray, C. & M. Wingfield (2011), “Are Government Culture Departments Important?: An Empirical Investigation”, *International Journal of Cultural Policy*, 17, 509- 604.
- Howlett, M (2004), *Designing Public Policies: Principles and Instruments* (London, Routledge.
- Leitch, S & S. Davenport (2007), “Strategic Ambiguity as a Discourse Practice: The Role of Keywords in the Discourse on Sustainable Biotechnology”, *Discourse Studies*, 9, 43-61.
- March, J & J. Olsen (1979), *Ambiguity and Choice in Organizations* (2nd Ed, Oslo, Scandinavian University Press)
- Matland, r (1995), “Synthesizing the Implementation Literature: The Ambiguity-Conflict Model of Policy Implementation”, *Journal of Public Administration Research and Theory*, 5, 145-74.
- Shepsle, K (1972) “The Strategy of Ambiguity: Uncertainty and Electoral Competition”, *American Political Science Review*. 66, 555-68.
- Throsby, D. (2010), *The Economics of Cultural Policy* (Cambridge, Cambridge University Press.)
- Zahariads, N. (1999), “Ambiguity , Time and Multiple Streams”, 73-93 in P. Sabatier (Ed.), *Theories of the Policy Process* (Boulder, Westview)
- Zittoun, P (2014), *The Political Process of Policymaking: A Pragmatic Approach to Public Policy* (Basingstoke, Palgrave Macmillan).